

الحج و عمره

و اینک میزبان رمضان در انتظار توست

پیرم را می

اکنون که نسیم پیروزی به سوی تو وزیدن گرفته است زمانی رسیده که ابراهیم، اسماعیلش را قربانی می‌کند او لحظه‌ای تردید را به قلمروی عشق خدا و عشق فرزندش راه نداد و خود را تسلیم حق کرد؛ زیرا تردید در ضمیر پاکان تصویر معناداری نداشت. حال تو نیز از راه ابراهیم برو و به روش ابراهیم عمل کن. ابراهیم‌وار به سوی نور ذات اقدس بنگر و گوهر وجودت را قربانی خدایت گردان. خنجری بر حنجر خود بگذار و به اذن عشق و هم‌نوا با ندای مستانه آن، همانی کن که ابراهیم کرد. اسماعیل ضمیرت را قربانی کن. خود، ابراهیم خود و خود، اسماعیل خود باش. هراس بر دل راه نده و از این پیکر بی‌ارزش برای آفریدگار بگذر هرچند که از خودگذشتن دردی دارد سنگین‌تر از آوار یک کوه متلاشی شده. این‌جا که تو هستی، تنها چند قدم با قله فاصله دارد. نفس را فرو بر و دم بر نیاور. فقط رو به سوی آسمان خداوندی بلند کن و سر بر مهر آسمان گذار و این‌سان ابراز بندگی کن.

اینک، زمان فتح و زمان دیدار سعادت است. اگر چه خود جایی بین زمین و آسمان ایستاده و وزن خود را از دست داده‌ای، اما روح بسیار بالاتر از زمین، به معراج رسیده و پیکر تو را بر فراز بلند قامت کوه شعبان، تنها رها کرده است. اینان که می‌بینی فرشتگان خدایت که بر گرداگرد کوه، حلقه زده و آرام، روح تو را نوازش می‌کنند. اگر می‌خواهی جسمت نیز راه عرش در پیش گیرد دستانت را به دستان ملایک بسیار و نیت حجتی دیگر کن. شاید این‌بار نیز به حجتی روی که مردم تو را حج رفته، ندانند؛ اما مراد، تنها کعبه است که تو به گرد آن طواف می‌کنی.

پای در راه سفری گذاشتی که چندین ماه به طول انجامید و حتی لحظه‌ای نیز هراسان و وحشت‌زده، عهد خود را از یاد نبردی. وفای به عهد تو تنها جنت را به یاد من می‌آورد که حور عین آن همان پادشاه خداوند است. به‌راستی که از ابراهیم پیامبر پیروی کردی. مژده ای سعادت‌مند و مژده ای زائر رستگار که در رجب صدای «هل من ناصر ینصرنی» را شنیدی، لبیک گفتی و بیعت کردی، از آن‌جا به سوی شعبان آمدی و آنگاه که نمازت را به نیت قربت ادا نمودی، به کعبه رمضان رسیدی. کعبه را دیدی و بلندقامت‌تر از بلندای این کوه، استوار ایستاده‌ای و قدسیان نیز مدح تو را می‌گویند گوش کن، قدسیان به نوایی آشنا مدح کسی را سرداده‌اند که از سرزمین غریبه‌ها به طینت پاک خود صعود کرده، اکنون در قلب آسمان، آن‌جا که تعداد ستارگان بی‌نهایت است، مناسک حج رمضان را به جای می‌آورد.

آن طرف کوه سفر تو، در پهنه دشتی سبز کسی تو را می‌خواند؛ به نزدش بشتاب که رقص بال‌های ملایک، رهبر موسیقی گام‌های تو به سوی کمال است. آن‌جا که تمام ترانه‌ها در برابر صوت زیبایش عاجز می‌گردند. میزبان رمضان در انتظار توست و عرشیان آسمان هر دم به بانگ جرس گویند:

کعبه در چشمان توست

با وضوی پاک قلب،

در کنار تابش هر ساله‌اش،

تا نگاه روشن ادراک تو حج می‌کند

یک ماه گذشته است و اینک باید از کعبه به سوی کعبه کوچ کنی. باید از خانه‌ای چهارگوش و سنگی به سوی صاحب‌خانه روی. برای رسیدن به زمان وصال باید به عرفات روی. عرفات همین‌جا در کرانه پهنای کوه، در دل سنگی سنگ‌ها و بر سینه سخت کوه مادر است. همین‌جا بمان و گاهی به پشت سر و گاه به پیش رو نگاهی انداز تا میداد که خستگی، فراموشی به بار آورد. در این‌جا راه رفتن را همانند عادت‌های زشت و پلید، ترک کن. زیرا اکنون وقت ماندن است. بمان تا خورشید غروب کند. اگر صبر کنی شاید مشعر تو جایی در نزدیکی قله و در قلب آسمان باشد برخیز، صخره‌ها را بشکاف و به پیش رو. آن‌دم که شب فرا رسید به یقین مشعر تو همان‌جاست. هفتاد سنگ‌ریزه از دل سنگستان برگیر و در کوله‌پشتی‌ات گذار، روزی می‌رسد که باید به همان تکه‌سنگ‌ها ایمن شوی.

کوله‌پشتی‌ات که پر شد آرام‌گیر و به دور از صدای پرهراس شیطان و همجوار ستاره‌های آسمان بخواب. به الماس‌های درخشان آسمان اعتماد کن که آنان راهنمای زائران خانه خدا هستند و اکنون تو را به منی می‌برند.

امشب چهلمین شبی است که چلچراغ روشن آسمان را هدایت‌گر خود ساخته‌ای. از نو آهنگ رفتن کن که این‌گونه، عشقت از تو آغاز می‌شود. بشارت باد بر تو که فردا روز عید است هم برای زائران کعبه و هم برای تو. عید در منی است و چند قدمی بیش با قله، با خانه صعود و با فتح نفس فاصله ندارد. در حج کاروانی هست که حاجیان را با هم و در کنار هم به سوی منزل سعادت می‌برد؛ ولی حج تو بی‌کاروان است. هشیار باش که تو در درون خود سفر می‌کنی. منی در بالای کوهی پهنای میدان جنگی است میان خود و خویشتن خود. در منی سنگ‌ریزه بر می‌داری و به سوی ابلیس پرتاب می‌کنی ولی به‌قاعده و قاعده‌اش از هفت آغاز می‌شود به سه برابر هفت‌ها ختم می‌گردد. با پرتاب هر سنگ به سوی ابلیس، دردی سخت را بر تن خود حس می‌کنی؛ چرا که تو بر خود سنگ می‌زنی! تو خود زائر خدا، خود ابلیس دون‌مایه هستی. خود، سنگ‌ریزه در سیاه شب از زمین تیره برگرفته‌ای و حال به سوی خود نشانه می‌روی. اما سنگ‌ها را آهسته پرتاب کن مبادا که شیطان خفته در وجودت، بیدار شود. قبل از بیدار شدن هلاکش گردان که هلاک خواهی شد، اگر دوباره جان گیرد. آن‌قدر می‌جنگی که نه سلاح در کوله‌بار، نه قدرت در بازو و نه توان در دشمن یابی.

تو از امت ابراهیم هستی، توحید ابراهیم پیامبر را بر پا داشتی و بر حقانیت رسول خدا شهادت دادی. مرجحا بر تو، چنان دلاورانه از رجب گذشتی و در عبور از شعبان به منی رسیدی که ابلیس را مغلوب خود ساختی.

حال که به قله نزدیک شده‌ای، هشیار باش که لحظه‌ای درنگ و غفلت تو را به اعماق دره عمیق جهالت پرتاب خواهد کرد. ای دلاورمرد! در این سفر، نفس به فرجام از کف داده‌ای و حال آزاد و رهایی. پس رو به جانب جمرات گردان، و بعد خود می‌بینی که در راه جمرات هستی. هفت ضربه بر فرق بت امارات اگر کوفتی، مردی و اگر دردی حس کردی، هنوز در بند شیطانی و گرنه جنگ پایان یافته است و کسی بر شیپور پیروزی می‌دمد و صدایش را به گوش جهانیان می‌رساند.

در

حج کاروانی هست که

حاجیان را با هم و در کنار هم

به سوی منزل سعادت می‌برد؛

ولی حج تو بی‌کاروان است. هشیار

باش که تو در درون خود سفر

می‌کنی.

